

## چه کنیم تا شیطان از سایه‌مان فرار کند؟

آیت الله قرهی ددرس اخلاق اخیر خود گفت: کسی که شهوتش را زیر پاهایش بگذارد، شیطان از سایه‌اش هم فرار می‌کند.



آیت الله قرهی ددرس اخلاق اخیر خود گفت: کسی که شهوتش را زیر پاهایش بگذارد، شیطان از سایه‌اش هم فرار می‌کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و چهل و پنجمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع خطورات و مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده برای علاقه‌مندان در پی می‌آید.

عاقل؛ مالک شهوت است

غالب اوقات، انسان دچار خطورات است و مع الاسف خطورات او نفسانی و شیطانی است *إلا المتقين*. متقین هم یعنی کسانی که به فجور، غلبه کردند و توانستند افکارشان را در همه حالات کنترل کنند و خطوراتشان، ملکی و ربّانی شود و انسان بما هو انسان بشوند.

لذا فقط این‌ها هستند که توفیق غلبه بر همه شهوات را دارند و مراقب هستند و لحظه‌ای خودشان را رها نمی‌کنند؛ چون در مقام تقوا هستند، روایات شریفه چقدر زیبا بیان فرمودند که این‌ها دارای عقل حقیقی هستند؛ یعنی کسی که بر هوی و هوس خود غلبه کند که این هوی و هوس، از خطورات، شروع می‌شود.

از این‌جا به بعد همه مطالب این عقلاء، الهی می‌شود و نوعی حرکت می‌کنند که به قول مولی الموالی(ع)، ظفر می‌یابند، فرمودند: «مَنْ لَمْ يَمْلِكْ شَهْوَتَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ» کسی که اختیاردار شهوت خودش نباشد و نتواند آن‌را کنترل کند یا به تعبیری مالک و مسلط بر شهوت خودش نباشد، او دیگر مالک عقلش هم نیست.

چون عاقل نیست، به هر سمتی او را می‌برند، عاقل می‌تواند تصمیم بگیرد و مراقب و مواظب است که او را نبرند. چه کسی عاقل نیست؟ آن کسی که مالک شهوتش نیست، او دیگر عاقل نیست و او را هر طرف می‌برند.

این‌کد است: اولین خصوصیت عقلاء عالم این است: این‌ها بر شهوتشان غلبه پیدا می‌کنند و شهوت، آن‌ها را به هر سویی نمی‌برد، چشمش، گوشش، زبانش، تحت اختیار شهوت قرار نمی‌گیرد، اینکه چشم و گوش و زبان و اعضاء و جوارحش بد کار نمی‌کنند.

وقتی انسان، مالک شهوتش نشد، دیگر عقل ندارد، لذا هر طرفی او را می‌برد و مهم اینجاست؛ چه بسا تصوّر کند که عاقل است و درد این است که در حین شهوت تصوّر می‌کند عاقل است؛ شهوت قدرت، شهوت عنوان، مال، جمال و یا سایر شهوات حتّی خیلی عجیب است که عرض خواهم کرد، شهوت عبادت!! عبادتی که از روی عقل نباشد، بر اساس «إذا أمر المولى فوجب طاعته» نباشد؛ زمانی که مولا امر می‌کند پس طاعتش واجب است وقتی اینطور شد دیگر خطورات از دست رفته است.

راه کامل کردن حکمت

خیلی عجیب است امیرالمومنین می‌فرمایند: «اغلب الشهوة تكمل لك الحكمة» اصلاً حکمای عالم کسانی هستند که اول از همه به شهوتشان غلبه کردند، فرمودند: به شهوت غلبه کن تا حکمت کامل بشود. اوج انسانیت و اوج عبودیت این است که انسان به حکمت الهی برسد، آنچه که هم تمام انبیاء عظام و هم پیامبر عظیم الشانمان، حسب این آیات شریفه الهی برای آن آمدند که فرمودند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» اوج، حکمت است. این حکمت هم به وجود نمی‌آید *إلا* به همین غلبه بر شهوت. تمام این‌ها هم در خطورات سیر می‌کند.

جمع شهوت و حکمت، جمع ضدّین است که محال است

عقل و حکمت و ... اصلاً هم‌خوانی با شهوت ندارند. اگر این آمد، آن می‌رود. اگر عقل بما هو عقل آمد، شهوت نیست و اگر

شهوت آمد، عقل نیست. امیرالمؤمنین فرمودند: «لا عقل مع الشهوة» اصلاً با بودن شهوت، عقلی وجود ندارد.

یا این که حضرت می فرمایند: «لا تسكن الحكمة قلباً مع الشهوة»، معلوم است در آن قلبی که درونش شهوت سکنی داشته باشد، دیگر حکمتی ساکن نخواهد شد. یا جای شهوت است، یا جای حکمت. اگر نعوذ بالله به شهوت گرفتار شد، حالا مدام بدود و درس بخواند، این درس ها، حکمت و عقل و علم نمی آورد. علم بما هو علم، آن است که فرمودند: «العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء». «من يشاء» هم آن کسی است که در قلبش، شهوت نباشد. وجودش، خالی از شهوت باشد. نه تنها عشق به شهوات نباشد، بلکه برعکس متنفر از شهوات باشد. نهایت و کنه علم، حکمت است، «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». حکمت معانی متفاوتی دارد، اما یکی از معانی آن را همین کنه علم بیان کردند که انسان بداند. لذا حکمت، حقیقت علم است. کسی که شهوت دارد، به آن علم نمی رسد، با این که درس هم می خواند و به ظاهر مدرک هم می گیرد. به صورت ظاهر نعوذ بالله مجتهد، دکتر، پروفیسور و ... هم می شود، اما اصلاً به علم نمی رسد و فقط سواد دارد. چون کسی که شهوت در درونش باشد، هیچ گاه به حکمت نخواهد رسید و حکمت هم همان حقیقت علم است.

هیچ کسی بهتر از خودمان، خودمان را نمی شناسد. اگر شهوت که بیان کردیم متعدد است و فقط بعد جنسی نیست، در ما وجود داشته باشد، خودمان بهتر می دانیم. شهوت، شهوت مال، شهوت قدرت و ... است. حتی شهوت عنوان هم خودش یک نوع شهوت است. یا اگر کسی برای مدرک گرفتن درس بخواند، نه علم برای علم، خودش شهوت است. به تعبیر عامیانه، می گویند: می خواهیم سری در سرها دربیاوریم. یعنی علم باعث می شود مطرح شویم. این، غلط است و پایین کشیدن مقام علم و عالم است، چون علم بما هو علم، نور و عامل هدایت است. معلوم است اگر نور نباشد، همه جا تاریکی است و نیاز به روشنایی داریم. علم، نور است و برای من و شما، هادی است. نه این که به واسطه آن، فخر دنیوی پیدا کنیم و حالمان، حال دنیوی شود. برعکس، علم، نور و عامل هدایت است.

لذا فرمودند: «لا تسكن الحكمة قلباً مع الشهوة». معلوم است در هیچ دلی، حکمت با شهوت، هم نشین نمی شود. یا این است و یا آن. شاید بگویند: حالا یک مقداری شهوت داشته باشیم، حکمت هم مرحمت می شود دیگر، اما می فرمایند اصلاً نمی شود. چرا؟ چون باز امیرالمؤمنین فرمودند: «لا تجتمع الشهوة والحكمة». اصلاً با هم جمع نمی شوند حالا چه یک مقدار و چه زیاده! اصلاً جمع شدن آن ها، محال است. این جا واقعاً جمع ضدین است و جمع ضدین، محال است، ولو یک مقداری!

در مثال مناقشه نیست، اگر در یک پارچ آب گوارا، عذر می خواهم یک قطره بول در آن بیافتد، دیگر قابل خوردن و آشامیدن نیست. از طرفی نجس است و از طرفی مریضی می آورد. شاید بگویند: یک قطره در پارچ که چیزی نیست! اما این طور نیست و حتی با یک قطره هم نجس می شود و همه آن از بین می رود.

یک مقدار شهوت هم ما را گرفتار و بیچاره می کند. چون شهوت، سم مهلک است. سم مهلک شاید در حد چند قطره باشد، اما با همان چند قطره در یک پارچ آب، طرف را مسموم می کنند. حال شهوت، این حال است. اگر یک قطره آمد، دیگر تمام است و انسان را بیچاره می کند. لذا به این خاطر است که فرمودند: باید خطورات نفسانی را با این، درست کرد.

علم نافع چه علمی است؟

این قدر مهم است که بدانیم این ها، علم نیست که پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (ص) فرمودند: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ هَوَاهُ فَهُوَ عِلْمٌ نَافِعٌ»، هر کس علمش بر هوی و هواس و نفس دونش، چیره شود و غلبه پیدا کند، این علم، علم نافع است.

چه کنیم تا شیطان از سایه مان فرار کند؟

جالب این است که بعد می فرمایند: «وَمَنْ جَعَلَ شَهْوَتُهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ فَرَّ الشَّيْطَانُ مِنْ ظِلِّهِ» حالا اگر شما توفیق پیدا کردید که شهوت را بر زیر پای خود بگذارید، ثمره آن چه می شود؟ تا حالا من و شما از دست شیطان فرار می کردیم، اما می فرمایند: هر کس توفیق پیدا کرد - که حالا بیان می کنیم که این توفیق، چگونه حاصل می شود - شهوتش را زیر پاهایش بگذارد، شیطان از سایه اش فرار می کند.

دیدید می گوییم: فلانی از سایه بعضی ها هم فراری است؟ می فرمایند: آن کسی که توفیق یابد شهوتش را زیر پای خودش بگذارد، شیطان دیگر از سایه او هم گریزان خواهد بود. چرا؟

چون آن کس که عاقل شد، شهوتش را زیر پای خود می گذارد. حالا وقتی شیطان، سراغ فرد عاقلی برود، مسلم است که شیطان را مغلوب خود می کند و به همین جهت شیطان، جرأت نزدیک شدن به او را هم ندارد. می رسند به جایی که تالی تلو معصوم

## راه کسب حکمت و علم نافع

راهش چیست؟ چه کنیم که هم علممان، علم نافع باشد، نه علم سوادى؟ همه‌ی این علم‌ها، ولو فقه و اصولش هم سوادى می‌شود و نافع نیست، چون فرمودند: «مَنْ غَلَبَ عِلْمُهُ هَوَاهُ فَهُوَ عِلْمٌ تَافِعٌ». علم نافع هم می‌جوشد، چون مانند حکمت می‌شود و بعد بر سینه می‌جوشد. فرمودند: اگر کسی جدی جدی چهل شبانه‌روز پروردگار عالم را خالصاً لوجه الله (که در باب اخلاص، مطالبش را بیان کردیم) عبادت کند، منابع حکمت از قلبش بر لسانش جاری می‌شود. تا لب به سخن می‌گشاید و بسم الله الرحمن می‌گوید، هست کلید در گنج حکیم، حکمت است که می‌بارد. خصوصیت علم نافع هم همین جوشش آن است. دیگر این که هر چه می‌گویند، ضرر ندارد و عین حقیقت است و موجودیت پیدا می‌کند، ولو بشر الآن متوجه نشود ولی صحت کلام آن‌ها که از علم نافع است، در آینده محقق می‌شود. یعنی ضرری ندارد. این را پیامبر عظیم‌الشأن فرمودند، حرف یک عارف نیست، هر چند بیان کردم که عرفا هم کلامشان از خودشان نیست و متصل به علم الله هستند. علی‌ای حال کلام یک عارف بالله نیست، بلکه فرمایش پیامبر عظیم‌الشأن و علم خدا است.

چه کنیم این‌طوری شویم؟ فرمودند: یک راه بیشتر ندارد و آن این است: «مَنْ غَلَبَ عَلَى خَوَاطِرِ النِّفْسَانِيَةِ فَهُوَ فِي ظَهْرِ عَقْلِهِ». آن کسی که بتواند بر خواطر نفسانی خود غلبه پیدا کند، آرام آرام عقلش ظاهر می‌شود و ظهور عقل برایش می‌آید. علمش نافع می‌شود، حکمت در قلبش، جاری می‌شود. بر شهوتش غلبه پیدا می‌کند. غلبه شهوت همان خطرات نفسانی است که ما جلسات متعددی بر آن توقف کردیم و داریم مطالبی در این زمینه بیان می‌کنیم و می‌خواهیم بحث اخلاقی علمی باشد و گذرا نباشد. لذا جورچینی را براساس نکاتی که بیان می‌کنیم، درست می‌کنیم و جلو می‌رویم تا بتوانیم آنچه را که اخلاق علمی عملی است بیان کنیم.

## بالاترین مقام عندالله تبارک و تعالی

لذا بهترین راه، کنترل فکر و مشغول شدن به ذکر الله است. یعنی اعضاء و جوارح ما، ذکر الله شوند.

روایتی را بیان می‌کردیم که حضرت باقرالعلوم، امام محمدباقر(ع) فرمودند: این ذکر فقط لسانی نیست و همه‌ی اعضاء و جوارح را دربرمی‌گیرد. «ذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجَهْدُ وَ الْعَتَاءُ وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصِّقَاءُ وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ»، تا این‌جا رسیدیم که فرمودند: «وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا»، اصل هم بر معرفت است. هر کس که به معرفت رسید، همه چیز به دست آورده است. یاد و ذکر معرفت چیست؟ این است که انسان، تسلیم و راضی باشد.

در مورد تسلیم، روایات و مطالبی را در جلسه گذشته بیان کردیم. در این جلسه در مورد رضا صحبت می‌کنیم. یعنی چه که خصوصیت کسی که دارای معرفت‌الله است (عارف بالله هم کسی است که معرفت‌الله دارد)، رضا است؟

اولاً بحث رضا، بحث مفصلی است و این‌جا هم جای بیان آن نیست، در این چند جلسه، فقط چند روایت بیان می‌کنم تا بعدها به فضل الهی اگر جلو رفتیم و سیر بحث به آن‌جا رسید، بیان می‌کنم. بالاترین مقام عندالله تبارک و تعالی، مقام رضاست. پروردگار عالم وقتی به نفس مطمئنه خطاب می‌کند، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي»، پس بالاترین مقام رضاست که هم انسان از پروردگار عالم راضی می‌شود و هم پروردگار عالم از انسان.

## خصوصیت صاحبان سالم‌ترین زندگی

اتفاقاً اگر بحث رضا در همه مطالب برای انسان‌ها به وجود بیاید، انسان سالم‌ترین زندگی را خواهد داشت. می‌گویند: سالم‌ترین زندگی، زندگی در مقام رضاست.

حتی اگر بخواهیم در خانواده، بین زن و شوهر، سلم و دوستی و رفاقت باشد، باید رضا در او باشد. یعنی هر دو از همدیگر راضی باشند. آن‌وقت آرامش در آن خانواده حاکمیت دارد. گاهی مع‌الأسف وقتی از همدیگر راضی نیستیم و رضایت به چیزهای دیگر داریم، آرامش از زندگی رخت می‌بندد. اما اگر راضی باشیم، چنان زندگی صلح و صفا و آرامش دارد و چنان زیبا می‌شود که حتی اگر به صورت ظاهر در فقر هم باشیم، این زیبایی از بین نمی‌رود. اما اگر آرامش نداشتیم، مشخص است که راضی نیستیم. چون در مقام رضا، آرامش می‌آید.

البته بحث من رضا نیست و فقط می‌خواهم چند نکته راجع به ذکر معرفت بگویم. اما خود همین هم نشان از معرفت به زندگی دارد. وقتی معرفت پیدا می‌کنند، از هم راضی می‌شوند. اما وقتی به زندگی معرفت نداشته باشند، به شش ماه نگذشته، غرغرها و مشکلات و دعوها شروع می‌شود و نعوذبالله گاهی کار به طلاق می‌کشد. علت، همین نداشتن معرفت است که یکی از عوامل به وجود آمدن آن، همین مقام رضاست.

اگر دو نفر در مقام رضا باشند، حتی اگر در فقر هم باشند، بهترین زندگی را دارند. اما گاه زندگی‌های متوسط، خوب و یا تجملی است، ولی مع‌الأسف گرفتاری‌ها، فغان و فریادها و دعوها بیشتر است. دلیل این است که نفهمیدند در مقام معرفت، باید راضی باشند به آن عهد و پیمانی که با هم بستند. عقد، یعنی عهد و پیمان، عهد بستند که زیر یک سقف باشند. حالا راضی بودن، سبب آرامش در زندگی می‌شود.

ریشه و اصل مقام «رضا» در چیست؟

پس فرمودند: «وَذَكَرُ الْمَعْرِفَةَ التَّسْلِيمِ وَ الرِّضَا». روایاتی در زمینه رضا بخوانم که ببینید راضی به پروردگار عالم بودن، خودش ذکر است و آن هم ذکر معرفت! الحمدلله گفتن، ذکر لسانی است. اما ذکر معرفت چیست که توسط این اذکار اجازه ندهیم خطورات نفسانی و شیطانی بر ما غلبه پیدا کند؟ تسلیم و رضا.

مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) می‌فرمایند: «أَصْلُ الرِّضَا حُسْنُ الثِّقَةِ بِاللَّهِ»، ریشه‌ی رضا، این است که انسان به حضرت حق، ذوالجلال و الاکرام، اطمینان نیکو داشته باشد، بداند هر چه از ناحیه خدا برای انسان می‌آید، خیر است.

مگر می‌شود نعوذبالله، پروردگار عالم برای بنده‌اش بد بخواهد؟! در مثال مناقشه نیست، می‌شود بگوییم پدر یا مادری برای فرزندش بد می‌خواهد؟! ای بسا اشتباه بکنند، اما بد نمی‌خواهند. در مورد پروردگار عالم این قضیه هم مطرح نیست، چون او علیم و حکیم است و نعوذبالله اشتباه نمی‌کند. قابل قیاس با پدر و مادر هم نیست، اما جبراً چون ما با محسوسات و ملموسات خود سر و کار داریم، این مثال‌ها را می‌زنیم.

عزیزدلم! پروردگار عالم در مورد همه‌ی بندگان فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، بلکه فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، لذا آن که انسان را در أحسن قوام خلق کرد، آن که خواست انسان به عنوان اشرف مخلوقات، بالاترین مقام را داشته باشد، معلوم است اگر بلایی هم به صورت ظاهر بر این انسان بیاورد، همه برای دادن آن مقام انسانیت است.

بعد از چهارده معصوم، دیگر بالاتر از ابراهیم خلیل که نداریم، پروردگار عالم در مورد ایشان هم فرمود: «وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»، نعوذبالله یعنی ابراهیمش را دوست نداشت؟! او، خلیل الله بود. اتفاقاً گفت: هر که در این بزم، مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند.

اما در روایت شریفه داریم، یک بار ملائکه الهی ندیدند که ابراهیم خلیل نارضایتی خود را اعلان کند، ولو به ظاهر با یک اخم و یا حتی گفتن این جمه که دیگر برای من، بس است، حالا یک بلا، دو بلا، ...، چه خبر است؟! آن هم بلاهای سخت و با عظمت! ذبح فرزند به دست خودش! در این مورد بیان کردم که همین امروز هم که ما می‌دانیم قوچی از بهشت برای حضرت ابراهیم آمده، اما اگر به ما بگویند: بچه‌تان را خودتان ببرید و با دست خودتان ذبح کنید، نمی‌توانیم چنین کاری انجام دهیم. البته پدران شهیدی بودند که خودشان فرزندان‌شان را به جبهه‌ها و ... فرستادند، اما اگر بگویند با دست خودتان ذبح کنید، نمی‌توانیم، می‌ترسیم و می‌گوییم: امکان دارد آن قوچ بهشتی نیاید. ظن و گمانمان به آن طرف، بیشتر است. اما در روایات داریم که ابراهیم خلیل یک بار هم اخم نکرد. حتی آن خواب هم که سه مرتبه اتفاق افتاد، از باب حجت بود که تازه ما بعضاً می‌گوییم: خواب اصلاً حجت ندارد.

خیلی عجیب است. افتادن در آتش هم بلای دیگری بود. طوری که صدای ملائکه الهی درآمد. مردم، خودشان هم نتوانستند به آتش نزدیک شوند. دارد که اولین بار شیطان آمد و منجیق را به انسان‌ها یاد داد، در منجیق دست و پایش را بستند و او را به آتش پرتاب کردند. چون آن قدر آتش بزرگی بود که خودشان هم نمی‌توانستند به آن نزدیک شده و ابراهیم خلیل را در آن بیاندازند! ملائکه صدایشان درآمد، رفتند کمک کنند، گفت: خدا می‌بیند. ناظر من خداست. آن وقت خطاب شد: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ». ذات آتش، سوزاندن و گرماست، اما خطاب می‌شود که سر و سالم باش.

شاید هر کسی بود، می‌گفت خوب ملک از ناحیه خدا آمده، بگذارم کمکم کنند، اما ابراهیم می‌گوید: خدا خودش من را می‌بیند،

پسندم آنچه را جانان پسندد. مقام رضا این است.

اگر ما همین داستان قرآنی را ملکه‌ی ذهنمان قرار دهیم و اصلاً دنبال داستان دیگری در طول تاریخ نرویم، می‌پرسیم: آیا پروردگار عالم ابراهیم خلیلش را دوست نداشت؟! او را نه تنها دوست داشت، بلکه او خلیل الله بود. اما ابراهیم خلیل به پروردگار عالم، مطمئن است.

اصل و ریشه‌ی رضا، این است که اطمینان داشته باشد و آن هم بهترین اطمینان به خدای متعال، «حُسْنُ الثَّقَةِ بِاللَّهِ». بگوید: هر چه خدا می‌گوید، درست است. هر کاری خدا می‌کند، درست است. هر چه خدا بخواهد، همان است. خودش را به در و دیوار نزند، هر چه پروردگار عالم گفت، همان را انجام دهد و جلو برود. پروردگار عالم هم عنایت می‌کند.

در مثال مناقشه نیست، شخصی یک خیک دوغی را درست کرده بود، آمد ببرد و آن را بفروشد، دید که سگ بر آن لب زد و تمام آن، نجس شد. ماند که چه کند، گرفتار بود و فرزندانش منتظر او بودند، او هم هیچ چیزی جز این خیک دوغ نداشت. بفروشد؟ نفروشد؟ این، عنوان اکل میته محسوب می‌شود؟ نمی‌شود؟ اضطرار هست؟ نیست؟ مدام این مطالب به ذهنش می‌آمد، تا این که یک‌باره این مطلب بر ذهنش آمد که قرآن را ببینم. قرآن را باز کرد و نگاه کرد، دید که نوشته شده: «يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ». دوغ را ریخت و به این قضیه اعتماد کرد. اتفاقاً شب خودش و بچه‌هایش گرسنه بودند و وضعیّتشان فردا هم بدتر شد. همسرش به او، نق زد. دارد که او بادیه‌نشین بود و جبراً محضر امام صادق آمد و گفت: آقا جان! این‌طوری است و اوضاع من این‌گونه شده است.

حضرت فرمودند: پروردگار عالم حالت را دیده و آن را هم پسندیده است و مقامی را برای تو قرار داده است. امروز هم این را خواسته که وجهی به تو برسد. اما ای کاش کمی بیشتر صبر می‌کردی که مقامی مافوق تصوّر تو به تو مرحمت می‌شد.

لذا حضرت وجهی را به او مرحمت کردند و فرمودند: این، از طرف ماست. هر موقع هم که نیازی داشتید، به سمت دشمنان ما نروید، به سمت ما و دوستان ما بیایید.

ببینید پروردگار عالم می‌بیند. اگر کسی راضی به راضی حضرت حقّ باشد، برای او آرامش به وجود می‌آورد.

سرآغاز طاعت خدا کجاست؟

لذا در جلد شصت و هشتم بحارالانوار، حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) می‌فرمایند: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ وَ فِيمَا كَرِهَ»، سرآغاز طاعت خدا، رضا به کرده‌ی حضرت حقّ است. یعنی عبد، هر چه را خدا انجام می‌دهد «بِمَا صَنَعَ اللَّهُ»، قبول دارد، حال چه دوست داشته باشد و چه نداشته باشد و از آن، کراهت نداشته باشد. می‌گوید: خدایا! ملاک، من نیستم که خوشم بیاید یا بدم بیاید. ملاک، این است که تو خوشت بیاید، تو برای من چه می‌پسندی، من همان را به تو تفویض می‌کنم.

لذا ذکر اهل رضا این است: «أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»، تمام امورم را به پروردگار عالمی که بصیر به بندگانش است، تفویض می‌کند. او هم من و شما را می‌بیند، هم آن کسی را که در روستا و در دل جنگل است، می‌بیند. مگر می‌شود نبیند؟! خالق همه‌ی ماست و همه‌ی ما را می‌بیند.

نبیّ مکرمش، موسای کلیم که مشغول مناجات بود، به ذهنش گذشت که پروردگار عالم چگونه رزق خلق را می‌دهد. آخر ماه بود، نه شب چهارده، در ظلمات آخر ماه در کوه طور مناجات می‌کرد. یک موقع یک نوری از آسمان جلوی پای موسای کلیم آمد و خطاب رسید: سنگ را بردار. سنگ را برداشت، یک سنگ کوچک دیگری هم بود، آن را هم برداشت. نور جلو رفت، یک مورچه که سیاه‌ترین مورچه بود، در آن‌جا بود که پر کاهی بر دهان داشت. خطاب شد: موسی! ما در این بیابان و ظلمات، رزق این مخلوق خودمان را می‌دهیم، ما بلدیم چه کنیم.

مگر می‌شود پروردگار عالم به بندگانش عنایت نداشته باشد، حال چه از باب رزق و ... «الرَّضَا بِمَا صَنَعَ اللَّهُ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ وَ فِيمَا كَرِهَ»، اتفاقاً اگر انسان کراهت داشته باشد، خیلی بهتر است. یعنی خوشش نیاید و حالا راضی باشد، خیلی بهتر است. رضایت در مورد آن چیزی که خوشم بیاید، خیلی چیز خاصی نیست.

یکی از بالاترین درجات یقین چیست؟

لذا صاحب فردا، زین العابدین، امام العارفین، آقا علی بن الحسین (ع) در جلد دوم مستدرک الوسائل آمده که می‌فرمایند: «الرّضا بمکروه القضاء من أعلی درجات یقین»، از بالاترین درجات یقین، راضی بودن به قضایی که ما از آن ناخشنودیم و از آن قضا و قدر خیلی خوشمان نمی‌آید و طور دیگری دلمان می‌خواهد اما آن طور نمی‌شود. اتفاقاً برعکس آن چیزی که خوشمان نمی‌آید، می‌شود.

خود مقام یقین مقام عجیبی است که مراحل چون حقّ یقین، علم یقین و عین یقین دارد. حال می‌فرمایند: اعلی درجات یقین، آن است که تو از آنچه که کراهت داری ولی انجام می‌شود، رضایت داشته باشی.

اگر انسان، معرفت داشته باشد و بگوید: من خیلی خوشم نمی‌آید، ولی چه کنم؟ باید بروم؛ یعنی به مقام رضا رسیدی. از فلان شغل خوشم می‌آید، اما چون فلان گناه (نعوذ بالله چشم‌چرانی، غیبت، دروغ و تهمت) نهفته شده، آن را پرت می‌کنم، ولو در آن پول و مقام و ... نهفته شده است! اما از این خوشم نمی‌آید؛ چون خیلی چیزی در آن نیست، ولی ایمان و دینت را حفظ می‌کنی، چشم و گوش و زبانت را حفظ می‌کنی، پس آن را انجام می‌دهی و به آن، راضی می‌شوی. این، از درجات اعلای یقین است که به آنچه پروردگار عالم برای تو تعیین کرده، راضی باشی، ولو به این که نسبت به آن، کراهت داری.

معمولاً رزق زیاد را دوست دارند، هر چند اولیاء خدا فرمودند که این، حماقت است. چون آن خانه‌ی خوب را هم می‌گذاریم و می‌رویم. ماشین خوب را هم می‌گذاریم. هر چه را که به ظاهر خوب می‌دانیم، می‌گذاریم و می‌رویم. کدام‌یک را با خودمان می‌بریم؟! آیا یک لباس خوب می‌بریم؟! کفن هم همان کفنی است که همه بر تن می‌کنند.

خیلی جالب است در مباحث حجّ در وسائل الشیعه - که در باب حجّ عارفان هم اشاره‌ای به آن داشتم - آمده: یک کسی احساس می‌کرد لباس احرامش کمی تجملاتی است. امام صادق به او فرمودند: همین لباس، تو را از حجّ حقیقی باز می‌دارد. لباس احرام باید خیلی ساده باشد. اگر می‌بینی که همه پارچه بستند و تو با حوله می‌خواهی محرم شوی و شاید احساس فخر کنی، به سراغ همان پارچه مردم عادی برو. کما این که می‌بینید کفن هم همین‌طور است.

صورت ظاهر از این زندگی خوشم نمی‌آید، اما راضی به راضی حضرت حقّ هستی و این، معرفت است. همین، عامل می‌شود که ما جلوی خطورات نفسانی و شیطانی را بگیریم.

راه کسب توفیق غلبه بر شهوت و کنترل خطورات نفسانی و شیطانی

چند جلسه است که می‌گوییم هر کس می‌خواهد از خطورات نفسانی و شیطانی در امان باشد، باید به ذکر خدا مشغول باشد. ذکر خدا چیست؟ ذکر لسانی آن هم حمد و ثناء است، «ذِکْرُ الْإِنْسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ». در ادامه هم گفتیم: «وَ ذِکْرُ التَّقْصِ الْجُهْدُ وَ الْعَنَاءُ»، «وَ ذِکْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ»، «وَ ذِکْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصِّقَاءُ»، «وَ ذِکْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ»، تا به این جا رسیدیم که فرمودند: «وَ ذِکْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا»، اگر مشغول به این ذکر الهی بودیم، نتیجه آن، توفیق غلبه بر شهوت و کنترل خطورات نفسانی و شیطانی خواهد شد.

مگر ما دلمان نمی‌خواهد که خطوراتمان را مراقبت کنیم و از کنترلمان خارج نشود؟ مگر دنبال درمان نمی‌گردیم؟! اولیاء خدا حسب روایات شریفه نسخه دادند و آن این است که اگر معرفت داریم، رضا داشته باشیم. یکی از خصوصیات رضا هم این می‌شود که طمأنینه می‌آورد، انسانی که راضی است، آرام است. اما آن که راضی نیست، مدام عصبی است که چرا نتوانستم آن پست را بگیرم، چرا نتوانستم آن پول را به دست بیاورم و ... یعنی چنین کسی دائم درگیر است. اما آن کسی که راضی است، اتفاقاً آرام است.

بعضی‌ها با یک هزینه کم حتی سفر هم می‌روند و سقفی هم بالای سرشان است و ...، چون راضی هستند و به زندگی دیگران هم نگاه نمی‌کنند، شاید کسی با ماشین آن چنانی هم از کنارشان رد شود، اما اصلاً به آن‌ها محل نمی‌گذارند و خیالشان راحت است و به کنار دریا و جنگل و ... هم می‌روند و لذت صحیح و سالم (نه نعوذ بالله به گناه) هم می‌برند.

اما کس دیگری به سفر رفته، ولی حالش یک حال دیگری است، مدام نگاه می‌کند که این‌ها را می‌بینید، ویلایشان را می‌بینید، ماشینشان را می‌بینید، ... مثلاً به سفر رفته بود که آرامش فکری و روحی و جسمی داشته باشد، اما خودش را مشغول می‌کند که این‌ها چنین زندگی‌ای دارند و ما نداریم.

حالا این، بعد مادی است که بیان کردیم، آن که در بعد رضا قرار بگیرد، خصوصیت مهمّش این است که آرام است و لذت می‌برد. اما می‌بینی کسی که راضی نیست، نه تنها لذت نمی‌برد، بلکه بدتر می‌شود، چون مدام می‌گوید دیگران بیشتر از من

دارند.

لذا ذکر معرفتی که انسان را به آن مقام حفظ خطورات نفسانی و شیطانی می‌رساند، تسلیم و رضاست که حضرت زین‌العابدین هم فرمودند: «الرَّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ».

بین الحرمین؛ مقام دنیوی اطاعت و رضایت حضرت عباس(ع)

در ایام ولادت حضرات هستیم، امام صادق(ع) فرمودند: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا»، عموی ما عباس، اولاً نافذ‌البصیره و دارای بینشی ژرف بود، ثانیاً ایمانی راسخ داشت. او همراه اَبی‌عبداللّه(ع) جهاد کرد و عجب هم نیک آزمایش داد.

معرفت این است، راضی به راضی خداست و می‌گوید: هر چه امامم بگوید. حتی نمی‌گویند من برادر امام حسین هستم و همیشه او را سیدی و مولایی می‌خواند. برای همین خدا هم چنین مقامی به او مرحمت فرمود. امام سجّاد(ع) فرمودند: «وَ إِنْ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَنَزَلَةٌ يَغِيْطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، عمویم عباس مقامی در نزد خدا دارد که همه‌ی شهیدان به حال او غبطه می‌خورند. حتی علی اکبر(ع) هم به مقام ایشان رشک می‌ورزد. یک نوع مقام دنیوی ایشان را هم دیدید که پروردگار عالم مخصوصاً بدن مطهرش را در جایی قرار داد که بین این دو حرم، بین الحرمین شود.